



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در آیه شریفه «وَ اَتَمَّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» (طلاق/۶) بود که به الغاء خصوصیت به صورت یک اصل عام تربیت خانوادگی درمی‌آمد و این اصل عام هم تأکید بر ضرورت همکاری و هماهنگی و مشاوره در امر فرزند و تربیت فرزند بود. با ملاحظاتی که در آیه اشاره کردیم، آیه چنین مفهوم وسیع و عامی پیدا کرد. این حاصل بحث گذشته ما بود که آیه شریفه با الغاء خصوصیت و با تعمیماتی که در آن دادیم، به یک اصل مهم تربیت خانوادگی اشاره می‌کند. این آیه در حقیقت می‌فرماید که همفکری و همکاری برای اینکه فرزند تربیت بشود، ضروری است. فرزند باید از تربیت جسمی و رضاع گرفته تا سایر مسائل مورد ترغیب آیه برخوردار باشد و این به عنوان یک اصل تربیتی است که شامل بخش‌های آموزشی و تربیتی و همه این‌ها می‌شود و این الغاء خصوصیت نیست. الغاء خصوصیت این است که یک قضیه حقیقیه را به یک موضوع دیگری به نحو قضیه حقیقیه تسری دهیم. آیه شریفه «وَ اَتَمَّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» قبل از الغاء خصوصیت می‌گوید که زن و مردی که از هم جدا شده‌اند، برای امر رضاع و امور آموزشی و تربیتی فرزند همفکری و همکاری بکنند و این یک قضیه حقیقیه است. قانون العام علی نحو القضیه الحقیقیه این است، ولی می‌گوییم که همین قانون العام علی نحو القضیه الحقیقیه را تسری می‌دهیم به یک قانون کلی-تر و یا تسری می‌دهیم به زن و مردی که از هم جدا نشده‌اند و می‌گوییم همسرانی که از هم انفصال و تفرق پیدا کرده‌اند، این مسئولیت را دارند و زوجینی که این انفصال و تفرق بینشان ایجاد نشده هم فرقی ندارند و آن‌ها هم این حکم را دارند، پس اول آن ملغی عنه و ملغی هر دو قضیه حقیقی است و حکم کلی هستند، مثل «لَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ»، (اسراء/۲۳) این یک قانونی است به نحو قضیه حقیقیه، ولی وقتی می‌گوییم «لَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ»، پس به طریق اولی لا تضریهما و هر دو هم قضیه حقیقیه قانون کلی است و یا الغاء خصوصیت فحوا مفهوم مخالف این‌ها همه به نحو انتقال من قضیه حقیقیه الی قضیه حقیقیه اخری است و این نقطه عقلاویه است که ملاک‌های آن مطمئن است، یا به اولویت و یا در حد تناظر و نظیر بودن. در بحث گذشته چند جهت را طی کردیم و رسیدیم به جهت ثامن در این آیه شریفه که آیه شش سوره طلاق است. عرض کردیم جهاتی از بحث وجود دارد که در مورد آن‌ها گفتیم که جهت اول، سه چهار جهت بود و بیش از ده نقطه تابه‌حال در این آیه عرض کردیم که مربوط به موضوع بود که این ائتمار یعنی چه و معروف و بینکم و بآ یعنی چه. بعد این ائتمار خودش موضوعیت ذاتی ندارد و گفتیم مربوط به رضاع است و یا



شامل غیر رضاع می‌شود و مربوط به زوجین جدا شده است، یا سایر ازواج را هم می‌گیرد. همه این‌ها را بحث کردیم که موضوع آیه چیست، اما این جهت ثامنه ورود در جهت حکمی قصه است که به آن می‌پردازیم.

جهت هشتم

این جهت این است که حکم و امر در اینجا وجوبی است و یا مستحبی؟ در این آیه به زنان و مردان به‌طور عام به عنوان یک وظیفه خانوادگی هماهنگی و همکاری در رضاع و سایر امور فرزند تأکید و ترغیب می‌کند و این بعث و ترغیب وجوبی است و یا اینکه ندبی و استحبابی است که می‌گوید همفکری و همکاری بکنید برای اینکه بچه درست شیر بخورد و رشد پیدا بکند و خوب تربیت بشود و در مسائل مختلف با هم همفکری بکنید. این واجب است و یا مستحب؟

احتمالات در بحث

در اینجا سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: وجوب

احتمال دوم: ندب

احتمال سوم: المعنی العام بین الندب و الوجوب.

ممکن است بگوییم که آیه می‌فرماید که این همفکری و مشاور و تعامل در رضاع این بچه و در آموزش و تربیت اوجب است و باید این کار را بکنند. ممکن است بگوییم این مستحب است و نیز ممکن است بگوییم که این احتمال دادیم در آیه «قُوا انْفُسَكُمْ و اهْلِيكُمْ نَاراً» که یک معنای عامی می‌گوید که در بعضی موارد وجوب می‌شود و در بعضی موارد ندب می‌شود؛ چون متعلق این ائتمار و اهتمام و مشاور همکاری امر فرزند است و امر فرزند هم یعنی آن وظایفی که بر دوششان هست و می‌گوید همفکری و همکاری بکنید که درست محقق بشود.



نظر استاد (حفظه الله)

اصل این امر البته وجوب است و این طبق نظر محققین و متأخرین در طول این دوره‌های معاصر روشن است، بر خلاف دوره‌های قدیم که گاهی نظرات مخالفی بوده است. در انظار متأخرین و محققین اصولیون اصل فی الامر و الدلالة علی الوجوب است و این یا به وضع است، یا به انصراف و یا به اطلاق و یا به حکم عقل و یا به اماریت و به یکی از آن پنج نظری که در اصول گفته شده است، دلالت بر وجوب می‌کند، پس اصل دلالت امر بر وجوب مورد اتفاق محققین است و وجه دلالتش هم یکی از آن پنج نظریه است که در اصول هم اخیراً بحث کردیم و لذا اصل این است که «وَأْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی واجب است که این دو با هم بنشینند و برای امر رضاع و مسائل فرزندشان، حتی بعد از طلاق مشاوره و همکاری بکنند، پس ظهور اولیه این آیه همان احتمال اول است که وجوب است، بنابراین احتمال اول همان اظهر است و مطابق قواعد هم است.

ممکن است کسی برای احتمال دوم این را بگوید که چون در این آیه این ائتمار و تشاور مقید به معروف شده است و معروف یک عرض عریض و طیف وسیعی دارد که نمی‌شود در همه مراحل قائل به وجوب بشویم. آن وقت این قرینه می‌شود بر اینکه ما دست از وجوب برداریم. این شبیه همان معادله‌ای است که ما در مکاسب عرض کردیم و گفتیم که چند جا ما این قاعده را گفتیم که آیه می‌گوید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»، (مائده/۲) یا «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۱ در این موارد گفتیم آنجا که تعارض بدوی بین این صیغه و این مستقر است، چطور در تعاونوا الاصل فی الامر الدلالة علی الوجوب و لذا تعاونوا یعنی واجب، منتهی همان جا می‌گویند که متعلق آن بر و تقوی است که بر و تقوی دایره وسیعی دارد و هم واجبات و هم مستحبات را می‌گیرد. آن وقت در مستحبات نمی‌توانیم بگوییم تعاون واجب است؛ زیرا مستحب ذاتاً مستحب است و عقل با آن مساعد نیست و یا اطلاق بر و تقوی را باید بگیریم و بگوییم بر و تقوی یعنی واجبات و ظهور تعاونوا را حفظ کنیم و بگوییم که تعاونوا علی البر؛ یعنی تعاونوا علی الواجبات و یا اینکه شمول بر و تقوی را حفظ نکنیم و بگوییم ظهور تعاونوا را از وجوب برمی‌داریم و بر استحباب حمل می‌کنیم که در آنجا به قرینه خاص دیگری که وجود دارد، تعاونوا را حمل بر استحباب کرده‌اند؛ یعنی می‌گویند که ظهور تعاونوا را می‌گیریم و شمول بر و تقوی را حفظ می‌کنیم. جزئیات این بحث را اخیراً در مکاسب آوردیم. در دومی هم همین طور است و می‌گوید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»؛ فریضه یعنی واجب است و ظهور آن واجب است، ولی

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۲۷.



علم شمول دارد و هر علمی را می‌گیرد. اگر همه علم‌ها را بخواهید بگیرید، نمی‌شود بگوییم که واجب است، بعضی از علوم واجب است و یا باید بگوییم که شمول یا اطلاق علم را در اینجا حفظ می‌کنیم و ظهور فریضه را می‌گیریم. فریضه یعنی خیلی مهم است و برای مبالغه و تأکید است و یا اینکه ظهور فریضه را می‌گیریم؛ یعنی واجب است، منتهی مقصود علوم واجب علم است به عنوان اولی یا ثانوی؛ یعنی نماز روزه مسائل احکام و یا آن علوم واجب صناعت‌هایی که واجب کفایی است را می‌آوریم و علم واجب را می‌گوییم مقصود این روایت شریفه است و یکی از این دو ظهور را باید بگیریم و این تابع این است که قرائن بگوید که کدام یک از این اقوی است. این یک معادله‌ای است که مورد آن هم فرق می‌کند.

تطبیق در مانحن‌فیه

در اینجا هم عین این معادله بالا وجود دارد؛ یعنی ائتمروا و بمعروف داریم و معروف هم چه متعلق باشد و چه امر فرزند آن متعلق باشد، هیچ فرقی نمی‌کند و مطلق است. معروف چیزی است که برای فرزند انجام بگیرد، از رضاع گرفته تا آموزش و تربیت و آداب او.

گفتیم که وظائف خانواده در قبال فرزند واجب است و برخی از این وظائف مستحب است. اگر اطلاق معروف و امور تربیتی و آموزشی فرزند را بگیریم، نمی‌شود بگوییم در همه آن‌ها تعامل و همکاری واجب است. گفتیم که معروف فی احتمال اول این است که متعلق الائتمار باشد و احتمال دوم اینکه اسلوب الائتمار باشد و عیبی ندارد. می‌گوییم اگر اسلوب هم باشد، آن وقت متعلق در اینجا محذوف است و متعلق محذوف هم شئون الطفل است و آن شئون الطفل هم خودش مطلق است، سواء كان واجباً أو مستحباً. باز هم یک اطلاقی در حذف متعلق دلیل العموم است که در اینجا یا باید این متعلق را عام بگیریم و ظهور ائتمار را از آن برداریم و بگوییم وجوب را نمی‌رساند و مستحب است؛ یعنی معنای عام است و یا اینکه ظهور وجوب را بگیریم و آن معروف یا متعلق محذوف را بگوییم که مقصود آن واجبات است و در آن واجبات، واجب است که تعامل بکنند و لذا در ابتدا امر اگر از شما سؤال بکنند «وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» و الامرُ ظاهرٌ فی الوجوبِ لِلإطلاقِ أو لِحُكْمِ العقلِ و نحن قُلْنَا فی الاصول أَن هذا الظهورُ مستندٌ الى الاطلاقِ و مقدّماتِ الحکمه، ما این را پذیرفتیم و مفصل هم بحث کردیم و اخیراً که ظهور امر اطلاق است. آن وقت دو ظهور اطلاقی مقابل هم هستند و اطلاق امر می‌گوید وجوب اطلاق آن متعلقی که محذوف است و یا همین معروف است و می‌گوید هم واجب و هم مستحب و این دو تا اطلاق است که اینجا با هم تعارض می‌کنند، البته



در اینجا قاعده کلی هم نداریم و لذا گاهی بعضی گفته‌اند که ظهور در متعلق و موضوع مقدم بر حکم و امر است. در مثل آیه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» یک قرینه‌ای داشتیم که ترجیح می‌دادیم که دست از ظهور تعاونوا برداریم. در طلب العلم هم یک بحث‌هایی جای خودش کردیم که نمی‌خواهیم تکرار بکنیم.

نظر استاد (حفظه الله)

حقیقت این است که در اینکه بین این دو اطلاق کدام را تقویم بداریم، مرجح نهایی روشنی برای آن پیدا نشد و لذا آنچه که ما نفی می‌کنیم این است که ندب نیست؛ برای اینکه «وَ أَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»، واجبات را هم می‌گیرد و در آنجا ممکن است وجوب باشد و بعید است که ندب باشد و امر بیشتر دایر به این است که این آیه به معنای وجوب باشد و در محدوده تکالیف لازم و یا به معنای عام باشد که در یک مواردی واجب است و در مواردی مستحب است که در واجبات واجب می‌شود و در مستحبات هم مستحب می‌شود و این بعید نیست که البته با توجه به این آیه «وَ إِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْعِ لَهُ أُخْرَى»، (طلاق/۶) بعید نیست که به این قرینه توجه بکنیم و بگوییم که احتمال اخیر و عدم وجوب تقویت می‌شود. علت آن این است که در خود مورد آیه همکاری در شیر دادن فرزند است و اینجا فرض گرفته که اگر نشد یک کس دیگر شیر بدهد باز هم آنجا ممکن است که حتی قرینه بر وجوب باشد؛ یعنی می‌گوید باید همکاری بکنید، ولی اگر واقعاً نمی‌شود با مشقت و دشواری همراه است. آن وقت «وَ إِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْعِ لَهُ أُخْرَى»؛ یعنی باید همکاری کرد. این اگر باشد به قرینیت بر وجوب حتی ممکن است پیدا بکند، ولی در عین حال اطمینان نهایی پیدا نکردیم و من قرینیت را قوی‌تر می‌بینم می‌فرماید که «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (طلاق/۶) «وَ أَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»، اگر سخت بود و نشد «فَسْتَزْعِ لَهُ أُخْرَى»، اگر این «تَعَاَسَرْتُمْ» به معنای عسر و حرج فقهی باشد که وجوب را برمی‌دارد. آن وقت قرینه‌ای بر وجوب می‌شود، اما اگر «تَعَاَسَرْتُمْ» یک عسر و حرج عادی و طبیعی باشد با ندب هم سازگار است.

من دو سه بار در تقویت هر یک از این سه احتمال تردد داشتیم، ولی نهایتاً فکر می‌کنم این قرائن مختلف تکافؤ دارند و یک ظهور نهایی را نمی‌شود آورد و نمی‌گوییم ظهور آن است، می‌گوییم چون آن ظهورها را نتوانستیم تعیین بکنیم، عملاً نتیجه همان احتمال سوم می‌شود.



جهت نهم

جهت نهم هم از جهات مربوط به حکم است و نظیر چیزی است که قبلاً بحث کردیم.

مطلب اول

جهت نهم، کفائیه عینیه است و این را در آیه قوا انفسکم هم بحث کردیم، ولی یک بار دیگر هم سریع عرض می‌کنم که اصل در تکالیف عینیت است الا اینکه قرینه‌ای بیاید و کفایه‌اش بکند. قرینه‌ای هم که می‌تواند امر را کفایه بکند، این است که به صراحت در خود دلیل آمده باشد و گاهی هم غالباً هم این طور نیست و قرینه عقلی دارد. ما باید مطمئن باشیم که مأمور به چیست و مأمور به قابل تکرر باشد یا یقین داشته باشیم که تکررش مطلوب نیست و تکرر مأمور به را یقین داریم که مطلوب نیست؛ چون یا قابل تکرر نیست و یا می‌دانیم که تکررش را شارع نمی‌خواهد، مثل اینکه بگوید سنگ را از جلوی پای مردم بردار. این یک مأمور به است وقتی که انجام شد، دیگر دو بار تکرار معنا ندارد و لذا واجبات کفایه همین قرینه دوم است. اگر بخواهیم کمی کامل‌تر بگوییم این طور است که یا اصل عینیت است و حمل بر کفائیت و یا به این است که تکرر مطلوب شارع نیست و یا امکان تکرر وجود ندارد. گاهی امکان تکرر هست، ولی او تکرر را نمی‌خواهد. گاهی هم تکرر امکان ندارد. هر یک از این دو را هم گاهی به دلیل لفظی و بیان شارع احراز می‌کنیم و گاهی عقل ما این را می‌فهمد و لذا چهار احتمال پیدا می‌کند و آن فرضی که عقل ما می‌فهمد، این امر قابل تکرر نیست، مثل «دَفُّوْا مَوْتَاکُمْ» و «إِدْفَعُوْا عَنِ وَّجْهِ اٰخِیْکُمُ الْکَرْبَ». اگر کرب برداشته شود، دیگر جایی برای کار من نمی‌ماند.

مطلب دوم

مطلب دیگری هم که قبلاً گفتیم این است که گاهی واجب کفایه به واسطه عمل کسی که مکلف نیست، ساقط می‌شود. این سقوط تکلیف است، نه به نحو واجب کفایه.

نقطه ظریفی که قبلاً گفتیم تکرر می‌کنم: یک کفائیت داریم، یکی سقوط تکلیف داریم و در کفایه وقتی که این آقا تکلیف را انجام داد، عمل او مسقط تکلیف از همه می‌شود، ولی خود این آقا هم مکلف است، اما در سقوط تکلیف این طور است که آقا تکلیف را انجام می‌دهد و مسقط می‌شود، درحالی‌که این آقا خودش مکلف به این تکلیف نبود و یا حتی یک اتفاق طبیعی می‌آید که اصلاً دایره تکلیف نیست و تکلیف را ساقط می‌کند. آن سقوط



تکلیف به عمل غیر مکلف است، مثلاً تکلیف شده است که چاهی اینجا هست و مردم در معرض خطر هستند و همه مکلفین عاقل و قادر مکلف هستند که این چاه را پر بکنند تا کسی نیفتد و این کار واجب هم هست. همه ما که مکلفیم طرف این خطاییم و یکی از ما که قیام کرد، با قیام احد مکلفین یسقط التکلیف عن سایر مکلفین و این وجوب کفایی است، اما ممکن است که این چاه با یک زلزله‌ای پر بشود و باز هم تکلیف همه ما ساقط می‌شود، ولی نه به اینکه یک مکلفی اقدام بکند، بلکه خودش پر شد و یا اینکه یک بچه‌ای و یا دیوانه‌ای که مأمور نیست و در دایره مکلفین نیست، این کار را انجام داد، باز هم از مکلفین ساقط می‌شود و این دومی هم سقوط تکلیف را به دنبال دارد، اما نه به فعل مکلف که داخل فی دایره و نطاق التکلیف باشد، بلکه به فعل شخص الاخر غیر مکلف او اتفاق الطبیعی بدون اینکه مکلف باشد و با این هم سقوط تکلیف می‌شود، بنابراین در واجبات کفایی مسقط تکلیف چند چیز است.

مسقطات واجبات کفایی

- ۱ - امتثال التکلیف، این برای کسی است که تکلیف را امتثال کرده است و موجب سقوط از دیگران می‌شود.
 - ۲ - امتثال التکلیف من ناحیه مکلفین.
 - ۳ - به فعل غیر مکلف که موجب سقوط از همه می‌شود.
 - ۴ - سلب شرایط (عامه یا خاصه) تکلیف از مکلف
- این‌ها بحث‌های اصولی کبری بود و اما بحث خودمان در «قوا انفسکم و اهلیکم» که می‌گفت تکلیف آموزشی و تربیتی بر دوش شماست، گفتیم که حاصل این تکلیف آموزشی و یا تربیتی فرزند معلوم است که نتیجه این است که می‌خواهد این بچه حمد و سوره و آداب اجتماعی را یاد بگیرد. گفتیم که عقل می‌گوید این کفایی است و دو سه حکم در اینجا وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

احکام عقل در واجبات کفایی

حکم اول

یکی این‌که این عمل کفایی است و عقل می‌گفت که این عمل مباحثی نیست و لذا خود پدر می‌تواند آموزش بدهد و یا اجیر بگیرد.



حکم دوم

می‌گفتیم که این واجب بین زن و مرد کفایی است و لذا یکی از آن‌ها که این کار را انجام بدهد، از دیگری ساقط می‌شود.

حکم سوم

می‌گفتیم به امتثال و فعل دیگرانی که ممکن است مکلف هم نباشند هم تکلیف ساقط می‌شود. اگر کسی بیاید تبرعاً به این بچه آموزش داد، دیگر موردی باقی نمی‌ماند و از این ساقط می‌شود.

این‌ها چیزی بود که آنجا می‌گفتیم. در اینجا همکاری این افراد در شئون طفل است؛ برای اینکه طفل خوب تربیت پیدا بکند و این تکلیف متوجه پدر و مادر است که رضاع و مسائل دیگر طفل به نحو و جوب یا استحباب اداره بشود و این همکاری لازم است. اینجا چون امر به همکاری و تشاور است، با آن حقوق فرق دارد و این تعامل یک عمل است که از هر دو صادر می‌شود و لذا این عینی است، برخلاف آنجا که می‌گفتیم کفایی است. این نقطه ظریفی دارد که این را عینی می‌کند و آن این است که نیامده همه را خطاب قرار بدهد و بگوید که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا»، (تحریم ۶) منتهی چون می‌گفتیم بیشتر از یک تکلیف بیشتر نمی‌تواند بشود، می‌شد کفایی، اما اینجا که می‌گوید متعلق امر یک فعل متقوم به طرفین، مثل تعاون است، وقتی به شما دو نفر می‌گوییم تعاون بکنید، یک امر است به فعل دو طرف که همراهی بکنید، اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم همراهی شما جدا، او هم جدا یک عمل است که با فعل شما تنهایی محقق می‌شود.

حکم آموزش فرزندان بر والدین

در بحث تربیت و آموزش به فرزند، این همراهی و همکاری والدین عملی است که ذات این عمل متقوم به دو طرف است و لذا یک پدیده است که از دو نفر صادر می‌شود و نمی‌شود بگوییم این کفایی است و این عینی برای پدر و مادر است؛ یعنی زوجین باید و یا مستحب است که در این امر با هم همدلی بکنند و لذا بر خلاف مثل «قُوا أَنْفُسَكُمْ» و یا «دَفِنُوا مَوْتَاكُمْ» و یا «إِدْفَعِ عَن وَجْهِ أَخِيكَ الْكَرْبَ» که آن‌ها خطاب به تک‌تک آدم‌هاست و کفایی می‌شد و مثل تعاونوا است که یک فعلی است که از دو نفر باید صادر بشود و لذا این یک فعلی که باید دو تایی مصاحبت داشته باشند و مخاطبش هم فقط زن و مرد است و دو نفر هم بیشتر نیستند واجب عینی می‌شود. در این



دو یا مستحب عینی است؛ یعنی ترغیب و عینی اشاره به این دارد که زن و مرد باید در این امر همکاری بکنند و لذا اینجا کفایی نیست. این نسبت به سقوط از باب کفایت است، بله آن مدل دیگر سقوط تکلیف است که اگر یکی به خوبی قیام به وظیفه سرپرستی این بچه کرد، در اینجا چون غرض حاصل شده، ممکن است بگوییم تکلیف ساقط می‌شود. اگر نگوییم که شارع عنایت دارد به این که هر دو حتی اگر او دارد کار انجام می‌دهد او هم دل به این کار بدهد و رضایت بدهد و همکاری بکند، اگر این باشد که آن وقت این قسم سوم هم نیست. ما تعامل و مشاور را گفتیم طریق به تعاون همکاری است، اگر آن تعامل را هم طریق به نفس فعل بگیریم، آن وقت فرمایش شما درست است و روی این تردید داریم؛ زیرا گاهی می‌بینیم که برای شارع موضوعیت دارد که این دو در امر آموزش فرزند، دخالت کامل داشته باشند.

نتیجه

نتیجه‌ای که ما از این دو آیه تا اینجا می‌گیریم این است که آیه اول یک تکلیف آموزشی تربیتی بر دوش خانواده به نحو وجوب قرار داد که ممکن بود در یک مرحله استجابی را هم شامل بشود که تردید داشتیم و ناظر به وظائف هر فردی بود از لحاظ آموزشی و تربیتی و آیه دوم به اصل مکمل آن اشاره می‌کند که همکاری در انجام آن وظائف است که در قبال فرزند هست، در رضاع و سایر رضاع و بیش از یک رجحان نتوانستیم از این آیه استفاده بکنیم. این حاصل دو آیه شریفه است که به دو اصل مهم آموزشی تربیتی خانواده اشاره کرده است.

آیه سوم: آیه دویست و سی و سه سوره بقره

سومین آیه در وظایف خانوادگی آیه دویست و سی و سه بقره است که در این آیه آمده است: «وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ - لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ - وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره/۲۳۳)

می‌گوید دو سال خوب است که شیر بدهند. اینجا همان جمله خبریه است که در مقام بحث است و ظاهرش هم وجوب است، ولی در ادامه آمده است که: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» و در اینجا به اختیار خودش واگذار کرده است، لذا می‌شود استجاب. بعد می‌فرماید «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» و این تکلیف است. وقتی که دارد شیر می‌دهد بر او وظیفه است. این هم از ترکیب‌هایی است که دال بر وجوب است. در بحث اصول



هفته قبل گفتیم که بر او لازم است که «رَزُقُهُنَّ وَ كَسَوْتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی در دوره شیردهی نفقه باید بدهد، حتی اگر طلاق داده باشد. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»، (بقره/۲۸۶) البته باید به قدر توانش باشد. بعد می‌فرماید: «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ- وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ (بقره/۲۳۳) می‌گوید مادر به فرزندش ضرر نمی‌زند. اینجا نفی در مقام نهی است و جمله خبریه‌ای است که در مقام زجر است و طبق این آیه پدر هم نباید به بچه آسیب بزند. پدر و مادر نباید به بچه خود در دوره شیردهی آسیب بزنند. «وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» که این هم احتمالات زیادی دارد: یک احتمال این است که اگر پدر هم مرد در مال او بر وارث لازم است که این نفقه را به زن بدهند تا این بچه را شیر بدهد. «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»؛ (بقره/۲۳۳) اگر هم خواستند که بچه را از شیر بگیرند با رضایت و مشورت اشکالی ندارد که این نشان می‌دهد که آن «وَ إِنْ تَعَاسَرْتُمُ فَسَترُضِعْ لَهُ أُخْرَى» واجب نیست که او حتماً شیر بدهد و اگر هم خواستند با مشورت همدیگر می‌توانند یک برای او مرضع بگیرند که ظهور و جوبی او را این آیه می‌گیرد. «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، (بقره/۲۳۳) به این آیه هم تمسک شده که نباید به این فرزند در شیر یا سایر شئون تربیتی آسیب بزنند. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار